

استاد ایرج افشار، مرد اولین‌ها

جمشید کیان فر*



میان جمع گفته بود: «پس پدر شما دیکتهٔ مردگان را تصحیح می‌کند، یعنی مصحح و به کوشش و به اهتمام.»

سالی دو سه نگذشت که به عنوان دانشجوی رشتهٔ تاریخ به دانشگاه تربیت معلّم قدم گذاشتم و طبیعی بود که در واحد درسی نقد و بررسی یا نقد و معرفی منابع تاریخ ایران با نام ایرج افشار به عنوان احیاگر متون بیشتر آشنا شوم و معانی واژه‌های ناشناخته و نامفهوم دبیرستان برایم معنی پیدا کرد.

در همان ایام دانشجویی از کار آموزگاری دبستان به کتابداری کتابخانهٔ ملی پرداختم و در دورهٔ کارآموزی یک‌ماهه باز بیشترین نام در کلاس‌های آن دوره نام پرآوازهٔ ایرج افشار بود، به عنوان یکی از رؤسا و مدیران کتابخانهٔ ملی - گرچه کوتاه مدت بود، اما پر سود- و حال رئیس کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

در این یک ماهه آنچه از ایرج افشار در ذهن این کمترین نقش بست، شخصیت استثنائی از ایشان بود. در همین ایام بود با دامنهٔ فعالیت‌های علمی ایشان در عرصهٔ کتابداری هم آشنا شدم. او بود که نخستین بار به گردآوری و تدوین کتاب‌شناسی در ایران همت گمارده بود و ده سال با همکاری تنی چند از یاران نزدیک به انتشار کتاب‌های *ایران* پرداختند و زمانی که برای دورهٔ کوتاه هفت‌ماهه ریاست کتابخانهٔ ملی را عهده‌دار شدند، هم خود را به انتشار کتاب‌شناسی ملی معطوف کرده و نخستین کتاب‌شناسی ملی در سال ۱۳۴۲ چاپ و منتشر شد. و باز در کتابخانه معلومان شد که استاد افشار، افزون بر انتشار کتاب‌شناسی ملی بخشی از هم خود را معطوف به انتشار فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی کردند و نخستین مجلد از این فهرست را به همت استاد سید عبدالله انوار به چاپخانه سپرده و از کتابخانه رفتند.

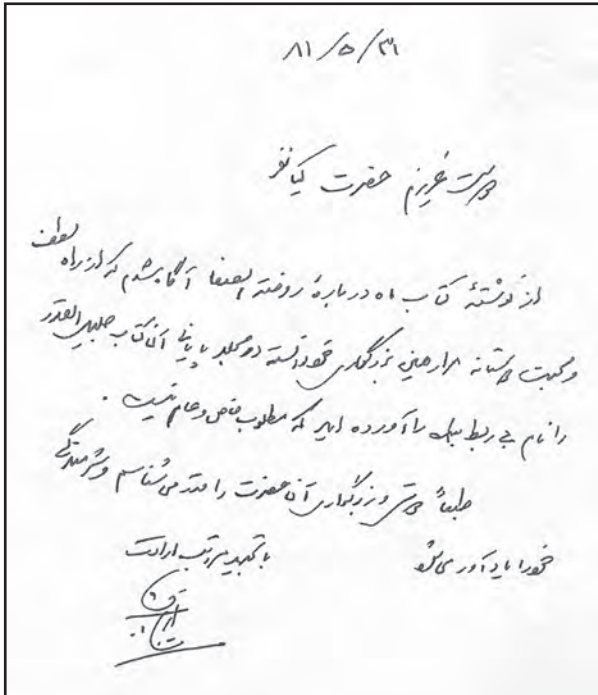
اقدامات حضرتشان در کتابخانهٔ ملی بدین کارها پایان نیافت، چرا که تاروکار ریاستشان بر کتابخانهٔ ملی فقط یک مخزن عریض و طویل در کتابخانهٔ ملی بود که شامل کتاب‌های فارسی، عربی، نشریات ادواری و کتاب‌های لاتین می‌شد. استاد ایرج افشار در نخستین گام اصلاحی خود، مخازن کتاب‌های فارسی و عربی را از نشریات ادواری جدا کردند

اسفندماه ۱۳۸۹ ماه زلزله بود و سونامی؛ زلزله‌ای که در سدهٔ اخیر منحصر به فرد بود و متعاقب آن سونامی ویرانگر در ژاپن. اما در ایران زلزله‌اش مرگ مفاخری چون گرجی، موسوی بهبهانی و روح‌الامینی بود و سونامی‌اش فقدان استاد ایرج افشار. در زاین بلافاصله آثار زلزله و به‌ویژه سونامی مشخص و معلوم شد، اما در ایران آثار ویرانگر در عرصهٔ فرهنگ و ادب سال‌ها طول می‌کشد تا مشخص و معین شود که فقدان بزرگانی چون محمود روح‌الامینی (مردم‌شناس) و ایرج افشار چه فترتی در فرهنگ ایرانی و ادب پدید خواهد آورد.

نخستین بار نام استاد ایرج افشار را در سال‌های دبیرستان شنیدم؛ از آموزگارمان آقای صیادپور که معلم تاریخ بودند. در یکی از روزهای تحصیل کتابی قطور در دستمان معلممان بود با نام *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*. درست به خاطر ندارم؛ کلاس چهارم یا پنجم ادبی بودم. برخی واژه‌ها برایم بی‌معنی بودند و یا صادقانه بگویم معانی آنها را نمی‌دانستم و تفاوت میان واژه‌ها سخت و دشوار بود؛ مثلاً اینکه همراه نام مؤلف / پدیدآورندهٔ اثر نام دیگری به عنوان «به کوشش»، «به اهتمام» و «مصحح» زینت‌بخش صفحهٔ آغازین - صفحهٔ عنوان - کتاب باشد. دانش‌آموز بودم و کنجکاو. آموخته بودم پرسیدن عیب نیست و ندانستن عیب است. پس سؤال از دبیرمان آقای صیادپور و جواب ایشان، همراه با توضیحی مبسوط که بسیار صبور و بردبار و پرحوصله بودند. گویی خوششان می‌آمد از سؤال کردن دانش‌آموزان که معمولاً ساکت و صامت سر کلاس می‌نشستند و اگر سؤال می‌شد، بی‌ربط بود و بی‌معنی و اگر ذهن کنجکاو بود و سؤالی در خور، آن وقت آقای صیادپور سنگ تمام می‌گذاشتند و در جواب‌گویی از هیچ نکته‌ای فروگذار نمی‌کردند. گاه می‌شد که با همهٔ توضیحات جنابشان زمان لازم بود تا درک معانی برایمان پیدا شود و به‌خوبی دریابیم که چه می‌گویند و آن روز آن سؤال که تفاوت میان مؤلف، نویسنده، و «به کوشش» و... چیست، اذعان می‌کنم که خوب نفهمیدم. به قول دخترم مهتا که روزی می‌خواست کار این کمترین را برای تنی چند از همکارانش در بخش صنعتی توضیح دهد، یکی در

* پژوهشگر و مصحح متون تاریخی





اتفاقیه، روزنامهٔ دولت علیّه ایران، روزنامهٔ ایران، روزنامهٔ تربیت به همت دوست فاضل سید فرید قاسمی، روزنامهٔ اختر و... شدم و همواره مورد تحسین و تشویق حضرت تشان بودم و خود زمینه‌ساز بازچاپ روزنامهٔ نجم تبریز در کتابخانهٔ ملی شدند گرچه به کام این کمترین و دیگران بود.

استاد افشار باز نخستین کسی بودند که در ایران اقدام به بازچاپ یا متون نسخ خطی کردند و این را تا پایان حیات ادامه دادند، می‌توان از بازچاپ یا به فرمودهٔ حضرت تشان از نسخه‌برگردان نسخی چون: *وقفنامهٔ ربع رشیدی*، *بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، المختارات من الرسائل*، *دومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگستان*، *مجموع التواریخ و القصص و تاریخ و صاف* یاد کرد.

روان شاد ایرج افشار در عرصهٔ انتشار یادنامه هم اولین بودند؛ گرچه باید اذعان داشت که چاپ و انتشار یادنامه در ایران رواج داشت اما استاد افشار اولین کسی بودند که به صورت مسلسل و پیوسته و مستمر بدین مهم اقدام نمودند. پس از درگذشت پدر گرامی‌شان دکتر محمود افشار، به گردآوری مقاله و چاپ و انتشار *ناموارهٔ دکتر محمود افشار* اقدام نمودند و سالی یک مجلد به مدت ده سال *نامواره* را منتشر کردند و از سال یازدهم به عنوان *پژوهش‌های ایران‌شناسی، ناموارهٔ دکتر محمود افشار* آن را پی گرفتند و یکی دو مجلد از پژوهش‌های ایران‌شناسی را در بزرگداشت شخصیت‌های علمی چون دکتر

و کتابخانه برای نخستین بار دارای بخش نشریات ادواری و بخش مخزن کتاب شد و متعاقب آن کتاب‌های ایران‌شناسی و مرجع را برای نخستین بار در کتابخانهٔ ملی تأسیس کردند و ایضاً مخازن لاتین را.

ریاستشان گرچه دولت مستعجل، اما مفید و پر فایده بود. و باز در همان دورهٔ یک‌ماهه بود که با کتاب‌شناسی‌های تخصصی و موضوعی آشنا شدیم و باز حضرت تشان پیشگام و بدعت‌گذار در این امر که با انتشار *کتاب‌شناسی ملی*، *کتاب‌های ایران*، بعد با عنوان *کتاب‌شناسی ده‌ساله* منتشر کردند؛ و متعاقب آن *کتاب‌شناسی فردوسی* و...

اهل تحقیق و پژوهش اگر با این کتاب‌ها کار کرده باشند قطعاً پی به فایدهٔ آن برده‌اند، به‌ویژه که هنوز عصر دیجیتال و دنیای مجازی پدید نیامده بود و ثمرهٔ آن مزهٔ دهان پژوهشگران نشده بود. درست به خاطر دارم که در ایام نگارش مقالهٔ «نسخه‌های خطی شاهنامه در ایران» از منابع منحصر به فردی که در اختیار داشتم، همین *کتاب‌شناسی فردوسی* بود و بس. و تا چه اندازه مشکل‌گشا بود و پر مطلب.

بعدها استاد افشار ادبم کردند از کوتاهی و غفلتی که در نگارش مقاله داشتم و از پیشگامان و فرهیختگانی که در این زمینه تحقیق و پژوهش کرده بودند یادی نکرده بودم (گویا در «پاره‌های ایران‌شناسی»، *مجلهٔ بخارا*)

روان شاد ایرج افشار در عمر ۸۵ سالهٔ پربار خود همیشه اولین بودند. اگرچه کتابداری برخاسته از نظام سنتی ایران بودند ولی ایشان را باید واسطه یا پلی میان کتابداران سنتی و مدرن دانست؛ او بود که از علم کتابداری نوین - بخوانید علوم کتابداری - حمایت کرد و در همان کلاس‌ها، نسخه‌شناسی هم تدریس می‌کرد. اگر حمایت معنوی ایشان نمی‌بود نمی‌دانم مجادلهٔ علوم کتابداری جدید با سنت‌گرایان به کجا می‌انجامید.

در همین کلاس‌های یک‌ماهه بود که با *فهرست مقالات فارسی* حضرت تشان آشنا شدیم که کاربردی بسیار عالمانه داشت و راهگشای پژوهشگران و محققان به‌ویژه دانشجویان بود و این گام نیز اولین بود در ایران.

استاد افشار فقط در این زمینه‌ها اولین نبودند؛ در عرصهٔ بازچاپ مطبوعات هم پیشگام بودند. با بازچاپ (افست لوحی) *روزنامهٔ کاوه* قدم در راهی گذاشتند که این کمترین بعدها در دههٔ هفتاد ادامه‌دهندهٔ راه پربرکت و پرخیر ایشان شدم و با بازچاپ *روزنامه‌های عصر ناصری همچون: روزنامهٔ وقایع*

طبعاً دوستی و بزرگواری آن حضرت را قدر می‌شناسم و شرمندگی خود را یادآور می‌شود. با تجدید مراتب ارادت ایرج افشار

لازم به توضیح که هر یک از مجلدات *روضه‌الصفاء* به یکی از شخصیت‌های علمی تقدیم شده بود؛ دو سه تن از درگذشتگان بودند، یکی دو تن حضوری تشکر کردند و چند تن به روی مبارک نیاوردند. تنها روان شاد ایرج افشار بود که با یادداشت محبت‌آمیز، حقیر را مثل همیشه شرمنده ادب‌دانی خود فرمودند و مراعات آداب و نزاکت از ویژگی‌های شخصی ایشان بود. روان شاد ایرج افشار در ایران گردی و جهان‌گردی هم اولین بودند. جزء معدود کسانی بوده و هستند که وجب به وجب ایران‌زمین را با تأمل و تأنی سیر و سیاحت کردند و از هر نقطه طرفه و تحفه‌ای به ارمغان آوردند و بلافاصله به چاپ و نشر آن همت گماردند.

به هر شهر و دیاری پای گذاشتند، نشانی از کتابخانه و شخصیت‌های علمی آن دیار گرفتند. همین آشنایی‌ها سبب نشر آثار شهرستانی‌ها در دارالخلافه می‌شد! کمتر اهل قلمی را سراغ دارم که مدیون محبت‌های ایشان نباشد؛ چه در عرصه پژوهش و چه در باری‌رساندن آن بزرگوار برای چاپ آثارشان. استاد افشار در معاشرت بی‌نظیر بود؛ خاصه که با فقدان آن بزرگوار حلقه ارتباط ایران‌شناسان هم تنگ‌تر خواهد شد؛ چه حضرت‌شان با تک‌تک ایران‌شناسان مکاتبه و مراوده داشتند. کمتر کنگره یا همایش ایران‌شناسی بود - چه در ایران و چه در خارج - که شرکت کنندگان بدون دیدار با ایرج افشار به وطن خود مراجعت کرده باشند.

استاد ایرج افشار در عرصه مطبوعات فرهنگی هم ید طولایی داشتند. چندین مجله و نشریه وزین را یا خود تأسیس کرده بودند یا مدیرمسئول و سردبیر بودند. در عرصه انتشار مجلات تخصصی هم باز ایشان اولین بودند، به‌ویژه با انتشار *نسخه‌های خطی*، نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران با همکاری زنده‌یاد محمدتقی دانش‌پژوه، که دفترهای ۱-۸ آن را منتشر کردند و به جرأت می‌توان گفت که نخستین نشریه تخصصی در عرصه نسخه‌های خطی بود.

استاد افشار در عرصه تصحیح متون هم اولین بودند، چرا که اکثر مصححان به یک یا دو موضوع می‌پردازند؛ نخست به تصحیح آثاری که خاص رشته ایشان باشد و در درجه دوم به

منوچهر ستوده با عنوان *ستوده‌نامه* اختصاص دادند. و زمانی که بزرگترین فاجعه زندگی‌شان رخ نمود، با بردباری و صبوری متحمل آن ضایعه شدند و به یاد فرزند گرامی‌شان بابک افشار دو مجلد از کتاب نفیس و ارزنده *کتا بفروشی* را به یاد او منتشر کردند و گویا قصد داشتند که جلد سوم را هم نشر دهند. حد فاصل زمان انتشار مجلد اول و دوم *کتا بفروشی*، این کمترین هم به درد روان شاد ایرج افشار مبتلا شدم؛ دردی بی‌درمان که به قول عطار نیشابوری:

به دریایی در افتادم که پایش نمی‌بینم

به دردی مبتلا گشتم که درمانش نمی‌بینم

گرچه بردباری و صبوری را از استاد نیاموختم، اما انتشار اثری هر ساله با عنوان *مزدک‌نامه* را در یادبود هر سال فرزندم با یاری همسر سرکار خانم پروین استخری دست‌یازیدیم. وقتی اولین مجلد *مزدک‌نامه* را که ریخته قلم تنی چند از دوستان و یاران صدیق و مهربان بود در یاد اولین سال درگذشت فرزندمان مزدک تقدیم حضور استاد افشار کردم، چند روز بعد یادداشتی مختصر اما پر نغز و مغز برایم فرستادند که مرقوم فرموده بودند: عزیزم حضرت کیان‌فر، از *مزدک‌نامه* متشکرم و بهترین یادگار را برای فرزند خود به دوستانان مرحمت کردید.

و پس از انتشار *مزدک‌نامه ۳* از سر لطف تلفن کردند و ضمن تشویق و ترغیب بر انتشار سالانه از مطالبی که در سخن خواهان - به جای مقدمه - از حضرت‌شان یاد شده بود که «از راه لطف و محبت دوستانه یادی از ایشان و *نامواره دکتر محمود افشار* و *کتا بفروشی* کرده‌ایم و از اینکه این یادکرد مطلوب خاص و عام نیست» و همچنین از چاپ یکی دو مطلب دیگر که حق مطلب ادا شده است، تشکر کردند.

ایامی که مشغول تصحیح و چاپ *روضه‌الصفاء* بودم و گاه برای حل معضلی تلفنی مزاحمشان می‌شدم، با خوشرویی و گشاده‌رویی حل معضلی می‌فرمودند و به پاس مزاحمت‌ها یک مجلد از پانزده جلد را به حضرت‌شان تقدیم کردم. یادداشتی از سر لطف برایم ارسال داشتند بدین قرار:

دوست عزیزم حضرت کیان‌فر

از نوشته کتاب *ماه* درباره *روضه‌الصفاء* آگاه شدم

که از راه لطف و محبت دوستانه مرا رهین

بزرگواری خود دانسته، در مجلد پایانی آن

کتاب جلیل‌القدر نام بی‌ربط بنده را آورده‌اید

که مطلوب خاص و عام نیست.



تصحیح آثاری که مشهور به میان‌رشته‌ای یا نزدیک به موضوع تخصصی ایشان باشد، اما روان شاد ایرج افشار از این هم فراتر رفت. او اولین مصحح و احیاگر متون بود که افزون بر احیاء و تصحیح متون تاریخی به تصحیح متون ادبی، جغرافیایی و جغرافیای تاریخی همّت گمارد و متعاقب آن به رشته‌های دیگر هم پرداخت که از آن میان تصحیح کتاب *شپزی صفوی*، *فروغستان* (دانشنامه فن استیفا و سیاق)، *خواب‌گزاری*، *ذخیره خوارزمشاهی*، *صیدنه*، *جواهرنامه نظامی*، *آثار و احیاء* (کشاورزی) *معرفت فلاح* (رساله کشاورزی دوازده‌بایی) که جملگی از موضوعاتی هستند به دور از تاریخ و جغرافیا و ادبیات. همچنین در چاپ رساله‌ها و کتابچه‌ها هم اولین بود. همو

بود که به اهمیت این قبیل آثار پی برد و با چاپ و نشر آنها در مطبوعاتی چون *بند و...* آنها را به ما شناساند اگرچه این قبیل آثار کم‌حجمند اما بسیار پرمحتوایند و نباید از مطالعه و تحقیق آنها غفلت ورزید.

از پرداختن به دیگر فعالیت‌های علمی و پژوهشی استاد افشار خودداری می‌کنم که قطعاً فضلا و بزرگواران دیگر هر یک به نحو مطلوب و وزین‌تر و بهتر از این کمترین خواهند پرداخت- اجرشان مأجور.

ملخص کلام، استاد ایرج افشار آموزگاری بودند بدون کلاس که در همه احوال با گشاده‌رویی آنچه را که می‌دانستند و آموخته بودند بدون خستگی در اختیار همگان قرار می‌دادند. خدایش بیامرزد، روحش شاد و قرین رحمت باد.



گنجینه پژوهشی ایرج افشار

عنایت الله مجیدی*



وقتی مطلع شدم که استاد ایرج افشار، با رضایت و موافقت فرزندانش، تصمیم گرفته‌اند گنجینه اختصاصی خود را- که برای گردآوری آن رنج و زحمت بسیار بر خود هموار کرده بودند- به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بسپارند، بنا بر شناختی که از ایشان داشتم، این خبر را در عرصه کتاب و کتابخانه، به تعبیری دیگر جامعه فرهنگی کشور، «حادثه قرن» تلقی کردم. نخست باید بگویم این تصمیم برای همه متولیان این مرکز غرورآفرین و شادای بخش بود؛ از این جهت که استاد افشار در ایجاد و تکمیل و رشد چند کتابخانه، که اکنون در شمار کتابخانه‌های معتبر و طراز اول کشور قرار دارند، نقش اصلی و بی‌بدیل داشت و خود نیز سال‌ها مدیریت بعضی از آنها را برعهده گرفته بود و طبیعتاً باید به آن مجموعه‌ها تعلق خاطر بیشتر می‌داشت و گنجینه خود را به یکی از آنها می‌سپرد؛ اما این نهاد فرهنگی را برای حفظ مجموعه از جان عزیزتر خود مناسب‌تر از بقیه تشخیص داد. اگر به آنچه استاد فقید در این باره نوشته و گفته است به‌دقت بنگریم، بزرگی و اهمیت این حادثه و دوران‌دیشی و هوشمندی

او بیش از پیش پیدا می‌شود. اما تصمیم استاد، مخصوصاً برای آقای سید کاظم موسوی بجنوردی، ریاست مرکز، شادی‌بخش و اعجاب‌انگیز بود. زیرا او نسبت به تأمین منابع مطالعات بخش ایران‌شناسی مرکز همواره توجه و علاقه خاص نشان می‌دهد و اهداء این مجموعه - در پی مجموعه گانگا و دکتر صادق کیا- می‌توانست بخشی عظیم از کمبودها و نقائص این حوزه را رفع کند و در مجموع به منابع جمع‌آوری شده غنای خاص بخشد.

این بنده نیز کنجکاو بودم که بدانم استاد افشار، یا به قول استاد احمد منزوی: این «مارشال ما کتاب‌داران»، با چه تمهیدات و شرایط و آدابی این مجموعه ارزشمند را به مرکز واگذار خواهند کرد. وقتی استاد این شرایط را طی ۱۰ فصل و در ۱۵ صفحه تایپ‌شده، یعنی در حد یک رساله کوچک نوشت و پیشنهاد کرد، دیدم که او به حقیقت خود ایرج افشار است با همه دوران‌دیشی‌ها و تیزهوشی‌هایش. این متن، مشتمل بر شرایط واگذاری، از چند جنبه مهم است. او در این نوشته ضمن توجه‌دادن به ارزش مجموعه خود، سرنوشت و چگونگی هر یک از آنها و برخی مجموعه‌های کوچک امانی و سپرده‌شده

* رئیس کتابخانه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

